

خلاصه ای از زندگانی امام هادی (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8?">



بسم الله الرحمن الرحيم

«امام ابوالحسن علی النقی الهادی» (علیه السلام) پیشوای دهم شیعیان، در نیمه ذیحجه سال 212 هجری در اطراف مدینه در محلی به نام «صریا» به دنیا آمد (1). پدرش پیشوای نهم، امام جواد (علیه السلام) و مادرش بانوی گرامی «سمانه» است که کنیزی با فضیلت و تقوا بود (2).

مشهورترین القاب امام دهم (علیه السلام)

«نقی» و «هادی» است، و به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» نیز می‌گویند (3).

امام هادی (علیه السلام) در سال 220 هجری پس از شهادت پدر گرامیش برمسند امامت نشست و در این هنگام هشت ساله بود. مدت امامت آن بزرگوار 33 سال و عمر شریفش 41 سال و چند ماه بود و در سال 254 در شهر سامراء به شهادت رسید.

خلفای معاصر حضرت

امام هادی در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب زمان عبارتند از:

1 - معتصم، برادر مأمون (217 - 227) (4) .

2 - واثق، پسر معتصم (227 - 232).

3 - متوکل، برادر واثق (232 - 248).

4 - منتصر، پسر متوکل (6 ماه).

5 - مستعین، پسر عموی منتصر (248 - 252).

6 - معتز، پسر دیگر متوکل (252 - 255).

امام هادی در زمان خلیفه اخیر مسموم گردید و به شهادت رسید و در خانه خود به خاک سپرده شد.

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام

این دوره از خلافت عباسی ویژگی های دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد ذیلأً به برخی از این ویژگی ها اشاره می کنیم:

1 - زوال هیبت و عظمت خلافت:

خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبت و جلالی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف می خواستند پرتاب می کردند، و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می شد خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند.

2 - خوش گذرانی و هوسرانی درباریان:

خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلائی که بر دستگاه خلافت حکومت می‌کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و میگساری می‌پرداختند و دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ اخبار شب نشینی های افسانه‌ای آنان را ضبط نموده است.

3 - گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی:

ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن در عیاشیها و خوشگذرانیها جان مردم را به لب آورده بود.

4 - گسترش نهضت های علوی:

در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جلامعه نسبت به علویان، آنها را تارو مارو سازد. هر موقع کوچکترین شبی از نهضت علویان مشاهده می‌شود، برنامه سرکوبی بی رحمانه آنان آغاز می‌گشت، و علت شدت عمل نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می‌دید و از این نوع نهضتها سخت بیمناک بود.

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده‌ای از آل محمد» دعوت کنند، زیرا سران نهضت می‌دیدند که امامان معصوم آنان، در قلب پادگان نظامی «سامراء» تحت مراقبت و مواظبت می‌باشند و دعوت به شخص معین مایه قطع رشته حیات او می‌گردد. این نهضتها و انقلابها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت، به عنوان نمونه در دوران حکومت «منتصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه‌مند بود و در زمان او کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی‌شد، قیامی صورت نگرفت.

تواریخ، تنها در فاصله سال 219 تا 270 قمری، تعداد 18 قیام ضبط کرده‌اند. این قیام ها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب می‌گشتند.

علل شکست قیام ها

علل شکست این نهضت ها و قیام ها را از یک سو باید در ضعف رهبری و فرماندهی این نهضت ها جستجو کرد و از طرف دیگر در طرفداران و یاران این رهبران: رهبران نهضت ها نوعاً دارای برنامه صحیح و کاملی نبودند و نابسامانی هایی در کار آنها وجود داشت و از طرف دیگر قیام آنها صدر در صد رنگ اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود قرار نمی گرفتند.

البته گروهی از یاران و طرفداران این قیامها مردمی مخلص و شیعیان واقعی بودند که تا سر حد مرگ برای اهداف عالی اسلامی می جنگیدند، ولی تعداد این دسته کم بود و غالب مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند، بلکه در اثر ظلم و ستمی که بر آنان وارد می شد، ناراحت شده و در صدد تغییر اوضاع برآمده بودند. این گروه، در صورت احساس شکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته از اطراف او پراکنده می شدند.

چنانکه اشاره شد، اگر بسیاری از این انقلاب ها مورد تأیید امامان قرار نمی گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و در اهداف آنها و رهبران آنها انحرافهایی مشاهده می شد و یا طراحی و برنامه ریزی آنها طوری بود که شکست آنها قابل پیش بینی بود، و لذا اگر امام آشکارا آنها را تأیید می کرد، در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می گرفت.

فعالیت های مخفی امام

آنگونه که جدول مدت حکومت خلفای عباسی نشان می دهد، از میان آنان متوکل از همه بیشتر با امام هادی معاصر بوده است؛ ازینرو موضعگیری او را در برابر امام ذیلاً توضیح می دهیم:

متوکل نسبت به بنی هاشم بد رفتاری و خشونت بسیار روا می داشت. او به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. وزیر او «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می کرد. متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود (5).

متوکل نسبت به علی (علیه السلام) و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی به آن حضرت علاقه مند است، مال او را مصادره می کرد و خود او را به هلاکت می رساند (6).

بر اساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی (علیه السلام)، بویژه در زمان متوکل، فعالیت های خود را به صورت سری انجام می داد و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه پنهان کاری را رعایت می کرد. مؤید این معنا حادثه ای است که آن را مورخان چنین نقل کرده اند:

«محمد بن شرف» می‌گوید: همراه امام هادی (علیه السلام) در مدینه راه می‌رفتیم. امام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: «ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست»! (7).

این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می‌دهد و میزان پنهانکاری اجباری امام را بخوبی روشن می‌سازد.

امام هادی (علیه السلام) در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می‌کرد و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهانکاری دریافت می‌کرد. یک نمونه از این قبیل برخورد، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است:

«محمد بن داود قمی» و «محمد طلحی» نقل می‌کنند: اموالی از «قم» و اطراف آن که شامل «خمس» و نذور و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی حمل می‌کردیم. در راه، پیک اما در رسید و به ما خبر داد که باز گردیم، زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما باز گشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود بار کنیم و آنها را بدون ساریان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید، بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است (8).

گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامراء (چون در سامراء کنترل و مراقبت، شدیدتر بود)، اما در هر حال نمونه بارزی از ارتباط های محرمانه و دور از دید جاسوسان دربار خلافت به شمار می‌رود.

شبکه ارتباطی وکالت

شرائط بحرانی ای که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزاری جدید برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام نبود.

هدف اصلی این سازمان جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا، و تحویل آن به امام، و نیز پاسخگویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان داشت.

امام هادی (علیه السلام) که در سامراء تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد (علیه السلام) اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلای در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدف

های یاد شده را تأمین می‌کرد.

فقدان تماس مستقیم بین امام و پیروانش، نقش مذهبی - سیاسی وکلا را افزایش داد، به نحوی که کارگزاران (وکلا) امام مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. وکلای امام بتدریج تجربیات ارزنده‌ای را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. گزارش های تاریخی متعدد نشان می‌دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند:

نخستین ناحیه، بغداد، مدائن و عراق (کوفه) را شامل می‌شد. ناحیه دوم، شامل بصره و اهواز بود. ناحیه سوم، قم و همدان، و بالاخره ناحیه چهارم، حجاز، یمن و مصر را در بر می‌گرفت. هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می‌شد که تحت نظر او کارگزاران محلی، منصوب می‌شدند. اقدامات سازمان وکالت را در دستور العمل های حضرت هادی (علیه السلام) به مدیریت این سازمان، می‌توان مشاهده کرد. نقل می‌شود که آن حضرت طی نامه ای در سال 232 ه.ق، به «علی بن بلال»، وکیل محلی خود (در بغداد) نوشت:

«... من ابو علی (بن راشد) را به جای «علی بن حسین بن عبدربه» (9) منصوب کردم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم به حد کافی برخوردار است، به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می‌دانم که تو بزرگ ناحیه خود هستی، به همین جهت خواستم طی نامه جداگانه ای تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کرده و وجوه جمع آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند تا بتواند وظائف خود را انجام بدهد...» (10).

امام هادی (علیه السلام) در نامه ای دیگر به وکلای خود در بغداد، مدائن، و کوفه نوشت: «ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با «ابوعلی» خودداری کن، هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظائفی که بر عهده تان واگذار شده عمل کنید، در این صورت می‌توانید وظائف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید. ای ایوب! بر اساس این دستور هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر، و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من رانده. اگر کسی وجوهی را از خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور بده به وکیل ناحیه خود بفرستد. ای ابو علی! به تو نیز سفارش می‌کنم که آنچه را به ابو ایوب دستور دادم عیناً اجرا کنی» (11).

همچنین امام نامه ای توسط «ابو علی بن راشد» به پیروان خود در «بغداد»، «مدائن»، «عراق» و اطراف آن فرستاد و طی آن نوشت:

«... من «ابو علی بن راشد» را به جای «حسین بن عبدربه» و وکلای قبلی خود برگزیدم، و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبدربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شما - که رحمت خدا بر شما باد - برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبدا رابطه خود را با او تیره سازید، اندیشه مخالفت با او را از اذهان خود خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزگار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید. من فرمانبرداری از او را همچون اطاعت از خودم لازم می‌دانم و نافرمانی نسبت به او را نافرمانی در برابر خود می‌دانم، پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به

شما پاداش می‌دهد و از فضل خود وضع شا را بهبود می‌بخشد. او از آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم و نسبت به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم. این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار تنها شایسته خدا است» (12).

«علی بن جعفر»، یکی دیگر از نمایندگان امام هادی (علیه السلام) و اهل «همینیا»، از قرای اطراف «بغداد»، بود. گزارش فعالیت های او به متوکل رسیده بود، متوکل او را بازداشت و زندانی کرد. او پس از گذراندن دوران طولانی زندان، آزاد شد و به دستور امام هادی رهسپار مکه شد و در آن شهر اقامت گزید (13).

در شمار نمایندگان امام هادی همچنین باید از «ابراهیم بن محمد همدانی» نام برد. حضرت هادی طی نامه ای به او نوشت:

«وجوه ارسالی رسید، خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد...».

این نامه به روشنی نشان می‌دهد که ابراهیم از طرف امام مسئولیت مالی داشته و احتمالاً غیر از وظائف دیگر - موظف بوده وجوه جمع آوری شده از شیعیان را نزد امام بفرستد. امام در ادامه این نامه، در تقدیر از فعالیت ها و تأیید موقعیت وی نوشت:

«نامه ای به «نضر» (14) نوشتم و به او سفارش کردم که معترض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به «ایوب» (15) نیز عیناً همین را دستور دادم. همچنین به دوستان خود در همدان نامه ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی نمایند و یادآوری نمودم که: «ماجز تو وکیلی در آن ناحیه نداریم» (16).

در هر حال نقش سازمان وکالت، بویژه در زمان حکومت متوکل عباسی، نمایان بود. متوکل با جذب و استخدام نظامی افرادی که بینش ضد علوی داشتند، می‌کوشید تا ترتیب کار مخالفان خود را بدهد و فعالیت های سازمان یافته زیر زمینی علویان بویژه امامیه، را نابود سازد. او دست به یک رشته عملیات نظامی جهت بازداشت و دستگیری شیعیان زد و این برنامه را با خشونت و شدت ادامه داد، به طوری که بعضی از وکلای امام در بغداد، مدائن، کوفه و سایر نقاط عراق زیر شکنجه در گذشتند و عده‌ای دیگر به زندان افتادند (17). این اقدامات لطمه های جدی بر پیکر شبکه وکالت وارد کرد، اما حضرت هادی (علیه السلام) با تلاش پخته خویش، این شبکه را همچنان فعال و پر ثمر نگه داشت.

انتقال امام از مدینه به سامراء

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی (علیه السلام) از روش نیاکان پلید خود استفاده می‌کرد و در صدد بود به

هر وسیله ممکن فکر خود را از طرف حضرت راحت کند. روش مأمون را در مورد کنترل فعالیت های امام پیش از این دیدیم:

او از طریق وصلتی که با حضرت جواد (علیه السلام) برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات های حضرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد (علیه السلام) و جانشینی امام «هادی» به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقش های بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امام در مدینه اقامت می کرد و خلیفه به او دسترسی نمی داشت، قطعاً برای حکومت جابرانه او خطر جدی دربر می داشت. اینجاست که کوچکترین گزارشی درباره خطر احتمالی امام، خلیفه را بشدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا گشت. توضیح اینکه:

«عبدالله بن محمد هاشمی»، فرماندار وقت مدینه، طی نامه ای خلیفه را بشدت از فعالیت های سیاسی امام نگران ساخت و پایگاه اجتماعی آن حضرت را برای متوکل تشریح کرد (18)، ولی حضرت با ارسال نامه ای برای متوکل ادعاهای «عبدالله» را رد کرد و از او به متوکل شکایت کرد.

متوکل مانند اغلب سیاستمداران جهان، با یک حرکت مزورانه و دو پهلوی، از یک طرف «عبدالله بن محمد» را از کار برکنار کرد و از طرف دیگر به کاتب دربار خویش دستور داد نامه ای به حضرت بنویسد که بر حسب ظاهر علاقه متوکل را نسبت به امام (علیه السلام) بیان می کرد، ولی در واقع دستور جلب محترمانه! حضرت بود و بعداً خواهیم دید که متوکل چه فشارها و تضییقاتی برای امام (علیه السلام) فراهم ساخت. نامه بدین مضمون بود:

«بنام خدا، پس از حمد و ثنای خداوند، امیرالمؤمنین شما را خوب می شناسد، شخصیت، بزرگواری و نسبت و قرابت شما را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رعایت می کند، و تنها هدف او جلب رضایت و خشنودی خداوند و شما است. اکنون دستور دادند که طبق درخواست شما فرمانده جنگ و امام جمعه شهر، «عبدالله بن محمد»، که مرتکب خلاف اهانت به شما شده است، برکنار و به جای او «محمد بن فضل» منصوب شود. او دستور دارد در برابر امر شما مطیع بوده در تکریم و تعظیم شما نهایت سعی و کوشش را به عمل آورد تا بدان وسیله به خدا و رسول او و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید.

امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شما است تا تجدید عهدی صورت گیرد، اگر مایل به زیارت خلیفه باشید و به آن علاقه دارید می توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقه مندان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است، هرجا خواستید توقف نمایید. در صورت تمایل، خدمتگزار خلیفه، «یحیی بن هرثمه»، ملازم رکاب خواهد بود و به خدمتگزاری شما مفتخر خواهد شد، زیرا شما نزد ما محترمید و ما شدیداً به شما علاقه مندیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته (19).

بدون تردید امام از سؤ نیت متوکل آگاه بود، ولی چاره ای جز رفتن به سامراء نداشت، زیرا قبول نکردن دعوت متوکل سندی در تأیید گفتار سعایت کنندگان می شد و باعث تحریک بیشتر متوکل می گردید و بهانه بیشتری به دست او می داد که تضییقات و مشکلات فراوانی را برای حضرت فراهم کند. دلیل اینکه امام از نیت شوم متوکل آگاه بود و بناچار به این سفر اقدام نمود، جملاتی است که امام بعدها در سامراء می فرمود: «مرا از مدینه با اکراه با سامراء آوردند» (20).

در هر حال امام نامه دعوت را دریافت داشت و ناگزیر همراه «یحیی بن هرثمه» عازم سامراء گردید (21).

گزارش فرمانده دژخیمان متوکل

«یحیی بن هرثمه»، که مأموریت داشت امام هادی (علیه السلام) را از مدینه به سامراء جلب نماید، ماجرای مأموریت خود را چنین شرح می‌دهد:

وارد مدینه شدم، به سراغ منزل «علی» (النقی) رفتم. پس از ورود من به خانه او، و آگاه شدن مردم مدینه از جریان جلب او، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم.

ابتداً با قسم و سوگند تلاش کردم که آنان را آرام سازم، گفتم: هیچ قصد سوئی در کار نیست و من مأمور اذیت و آزار او نیستم. آنگاه مشغول بازدید و جستجوی خانه و اثاثیه آن شدم. در اطاق مخصوص او جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیز دیگری نیافتم. چند نفر مأمور، او را از منزل خارج کردند و خود خدمتگزاری او را از منزل تا شهر سامراء عهده دار گشتم.

پس از ورود به «بغداد» ابتداءً با «اسحاق بن ابراهیم طاهری»، فرماندار بغداد، روبرو شدم. وی به من گفت: یحیی! این آقا فرزند پیامبر است، اگر متوکل را در کشتن او تحریک و ترغیب نمایی بدان که خونخواه و دشمن تو، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهد بود.

در پاسخ گفتم: به خدا قسم، تا به حال جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده‌ام که به چنین کاری دست بزنم.

(آنگاه به سوی سامراء حرکت کردم) و پس از ورود به شهر سامراء جریان را برای «وصیف ترکی» (22) نقل کردم، او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود! از سخنان اسحاق بن ابراهیم و وصف ترکی تعجب کردم و پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم، دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است (23).

ورود امام به سامراء

طبق دستور «متوکل» روز ورود به سامراء به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آمده نیست! حضرت را در محل پستی که به «خان الصعالبک» (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در

آنجا به سر برد. البته هدف از این کار تحقیر موزیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود! (24)

روز بعد، منزلی برای سکونت امام معین کردند که در آنجا استقرار یافت (25).

امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می‌برد، زیرا موقعیت محل طوری بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقات‌های حضرت توسط مأموران خلیفه کنترل می‌گردید.

«یزداد»، طبیب مسیحی و شاگرد «بختیشوع»، با اشاره به انتقال اجباری امام به سامراء می‌گفت: اگر شخصی علم غیب می‌داند، تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی حکومت خود را در خطر می‌بیند (26).

ترس و وحشت متوکل از نفوذ معنوی امام در میان مردم را می‌توان از انتخاب محل سکونت حضرت فهمید.

باری متوکل با همه این مراقبت‌ها باز هم وجود حضرت را برای حکومت خود خطری جدی می‌دانست و می‌ترسید یاران و پیروان امام مخفیانه با او تماس گرفته برای قیام و شورش نقشه‌ای طرح کنند و برای زمینه‌سازی جهت این کار، پول و سلاح جمع‌آوری کرده افرادی را آموزش دهند.

اطرافیان خلیفه هم گاهی او را از احتمال شورش امام و یارانش بر حذر می‌داشتند. لذا متوکل هر چند وقت یک بار دستور می‌داد خانه امام به دقت مورد بازرسی قرار گیرد، و با آنکه مأموران هر بار با دست خالی بر می‌گشتند، اما او باز نگران بود و احساس خطر می‌کرد. به یک نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

بزم شراب درهم می‌ریزد!

یک بار، باز هم از امام هادی نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته‌ها و اشیای دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عزم شورش بر ضد دولت را دارد. متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد و آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند، ولی چیزی به دست نیاوردند، آنگاه امام را در اطاقی تنها دیدند که در به روی خود بسته و جامه پشمین بر تن دارد و بر زمینی مفروش از شن و ماسه نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است.

امام را با همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه‌اش چیزی نیافتیم و او را روبه قبله دیدیم که قرآن می‌خواند.

متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد! امام سوگند یاد کرد و گفت: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار! او دست برداشت و گفت: شعری بخوان!

امام فرمود: من شعر کم از بردارم.

گفت: باید بخوانی؟

امام اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است:

(زمامدارن جهانخوار و مقتدر) بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند.

آنان پس از مدت ها عزت از جایگاه های امن به زیر کشیده شدند و در گودالها (گورها) جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی!

پس از آنکه به خاک سپرده شدند، فریاد گری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها و تاج ها و لباس های فاخر؟

کجاست آن چهره های در ناز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده ها می آویختند (بارگاه و پرده و دربان داشتند)؟

گور به جای آنان پاسخ داد: اکنون کرم ها بر سر خوردن آن چهره ها با هم می ستیزند!

آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند؛ ولی امروز آنان که خورنده همه چیز بودند، خود خوراک حشرات و کرم های گور شده اند!

چه خانه هایی ساختند تا آنان را از گزند روزگار حفظ کند، ولی سرانجام پس از مدتی، این خانه ها و خانواده ها را ترک گفته به خانه گور شتافتند!

چه اموال و ذخائری انبار کردند، ولی همه آنها را ترک گفته رفتند و آنها را برای دشمنان خود واگذاشتند!

خانه ها و کاخهای آباد آنان به ویرانه ها تبدیل شد و ساکنان آنها به سوی گورهای تاریک شتافتند! (27).

تأثیر کلام امام چندان بود که متوکل به سختی گریست، چنانکه ریشش تر شد. دیگر مجلسیان نیز گریستند. متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند! (28)

امام در زندان متوکل

متوکل کینه عجیبی از امام در دل داشت و همواره در صدد آزار و اذیب آن حضرت بود و با آنکه امام در سامراء در

حقیقت همانند یک زندانی به سر می‌برد، با این حال پس از احضار امام از مدینه به سامراء دستور داد مدتی حضرت را زندانی کنند.

«صقر بن ابی دلف» می‌گوید: هنگامی که امام هادی (علیه السلام) را به سامراء آوردند، رفتم تا از حال او جويا شوم. «زرّافی» دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده‌ای؟ گفتم: خیر است.

گفت: بنشین! نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: اشتباه کردم (که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم و برای دیدار امام آمدم).

«زرّافی» کار مردم را انجام داد و آنها را مرخص کرد و چون خلوت شد، گفت چه کار داری و برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای کار خیری.

گفت: گویا آمده‌ای حال مولای خود خبر بگیری، گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است!

گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه گفت: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری.

گفت: قدری بنشین تا پست چتی (نامه رسان) بیرون رود. چون وی بیرون رفت، با اشاره به من، به غلامش گفت: این را به اتاقی که آن علوی در آن زندانی است، ببر و نزد او واگذار و برگرد.

چون به خدمت امام رسیدم، حضرت را دیدم روی حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده‌ای قرار دارد، سلام کردم. فرمود: بنشین! نشستم! پرسید: برای چه آمده‌ای؟

عرض کردم: آمده‌ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی‌رسد.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم، امام جواب گفت، و پس از جواب، فرمود: مرا واگذار و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند (29).

این حادثه از یک سو خشونت و شدت عمل متوکل را در مورد امام هادی می‌رساند و از سوی دیگر بیانگر میزان نفوذ امام در میان درباریان و مأموران ویژه خلیفه است.

متوکل در آخرین روزهای عمرش به پیشکار خود، «سعید بن حاجب»، دستور داد امام را به قتل برساند، ولی حضرت فرمود: بیش از دو روز نمی‌گذرد که متوکل کشته می‌شود، و همین جور هم شد! (30)

جنایات و سختگیری های متوکل در مورد شیعیان

متوکل یکی از جنایتکارترین خلفای عباسی بود. او در دشمنی با امیر مؤمنان (علیه السلام) و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت و دوران حکومت او برای شیعیان و علویان یکی از سیاه ترین دوران ها بشمار می‌رود. از آنجا که همه جنایات او را نمی‌توان در این بحث فشرده بیان کرد، ناگزیر به برخی از جنایات او نمونه وار اشاره می‌کنیم:

1 - در حکومت او گروهی از علویان زندانی یا تحت تعقیب و متواری شدند که از آن جمله می‌توان از «محمد بن صالح» (از نوادگان امام مجتبی علیه السلام) و «محمد بن جعفر» (یکی از مبلغان حسن بن زید که در طبرستان قیام کرده بود) نام برد (31).

2 - او در سال 236 قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاه هایی بر قرار ساخت تا ز زیارت آن حضرت جلوگیری کند. گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین (علیه السلام) نبوده است، زیرا او این کار را توسط شخصی به نام «دیزج» انجام داد که یهودی الأصل بود. متوکل اعلام کرد: رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد (32). او می‌ترسید قبر امام حسین (علیه السلام) پایگاهی بر ضد او گردد و مبارزات و شهادت آن شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستم های دربار خلافت شود. اما شیعیان و دوستداران سرور شهیدان در هیچ شرائطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند و زائران، انواع صدمه ها و شکنجه ها را تحمل می کردند و باز به زیارت می رفتند. پس از قتل متوکل دوباره شیعیان با همکاری علویان قبر آن حضرت را باز سازی کردند (33).

خراب کردن قبر امام حسین (علیه السلام) مسلمانان را بشدت خشمگین ساخت، به طوری که مردم «بغداد» شعارهایی بر ضد متوکل بر در و دیوارها و مساجد می نوشتند و شعرای مبارز و متعهد، با سرودن اشعاری، او را «هجو» می‌کردند. از جمله آن سروده ها، شعری است که ترجمه آن به قرار زیر است:

«به خدا قسم اگر بنی امیه، فرزند دختر پیامبرشان را به ستم کشتند، اینک کسانی که از دودمان پدر او هستند (بنی عباس) جنایتی مانند جنایت بنی امیه مرتکب شده اند. این قبر حسین است که به جان خودم سوگند (توسط عباسیان) ویران شده است. بنی عباس متأسفند که در قتل حسین (علیه السلام) شرکت نداشته اند! و اینک با تجاوز به تربت حسین و ویران کردن قبر او، به جان استخوان های او افتاده اند!» (34).

3 - او در زمان خلافت خود بزرگانی از مردم مسلمان و معتقد به اهل بیت را به شهادت رسانید که از جمله آنان «ابن سگیت»، یار با وفای امام جواد و امام هادی و شاعر و ادیب نام آور شیعی، بود که متوکل به جرم دوستی علی (علیه السلام) او را به قتل رسانید (35) روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود، از وی پرسید: این دو فرزند من نزد تو محبوبترند یا «حسن» و «حسین»؟

ابن سگیت از این سخن و مقایسه بی موردسخت برآشفت و خونسش به جوش آمد و بی درنگ گفت: «به خدا

سوگند «قنبر» غلام علی (علیه السلام) در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است!»

متوکل که مست قدرت و هوا و هوس بود، فرمان داد زبان او را از پشت سر بیرون کشیدند! (36)

4 - «خطیب بغدادی» درباره شکنجه و آزار طرفداران خاندان رسالت از سوی متوکل می‌نویسد: متوکل عباسی «نصر بن علی جهضمی» را به علت حدیثی که درباره منقبت و فضیلت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نقل کرده بود «هزار» تازیانه زد و دست از او برنداشت تا آنکه شهادت دادند او از اهل سنت است! (37)

5 - او به شعرای مزدور و خود فروخته‌ای همچون «مروان بن ابی الجنوب» مبالغه‌های هنگفتی صله می‌داد تا درباره مشروعیت حکومت بنی عباس و هجو بنی هاشم شعر بسرایند (38).

6 - او زمانی که به ایجاد ارتشی نوین موسوم به «شاکریه» دست زد، افرادی را از مناطقی که در بینش ضد علوی مشهور بودند، بویژه از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و عبا استخدام کرد (39).

7 - اوبه حاکم مصر دستور داد تا طالبیان را به عراق تبعید کند، حاکم مصر نیز چنین کرد. آنگاه در سال 236 آنان را به مدینه منتقل کرد (40).

8 - او شیعیان را از دستگاه دولت اخراج می‌کرد و موقعیت آنان را در اذهان عمومی خدشه دار می‌ساخت. به عنوان نمونه، می‌توان از برکناری «اسحاق بن ابراهیم» یاد کرد که متوکل او را به جرم شیعه بودن از حکمرانی «سامراء» و «سیروان» در استان «جبل» برکنار کرد. افراد دیگری نیز به همین علت موقعیتهای خود را از دست دادند (41).

متوکل با اعمال این شیوه‌ها، از بروز هر گونه حرکتی از ناحیه شیعیان بر ضد رژیم خود جلوگیری کرد، لکن موفق نشد فعالیت های پنهانی آنان را خاتمه بخشد و چنانکه قبلاً گفتیم، گزارش های تاریخی، حاکی از آن است که امام هادی (علیه السلام) ارتباط های خود را با پیروانش در نهان ادامه می‌داد.

فشارهای اقتصادی بر شیعیان

متوکل به منظور تضعیف جبهه تشیع و نابود ساختن نیروهای مبارز شیعه، آنان را شدیداً در فشار اقتصادی قرار داده بود، به طوری که تا این حد فشار اقتصادی بر شیعیان تا آن تاریخ بی سابقه بود.

البته می‌دانیم که شیعه پس از رحلت پیامبر، همواره از نظر اقتصادی در فشار و مضیقه قرار داشت. در این زمینه، علاوه بر گرفتن «فدک» از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که انگیزه سیاسی داشت و هدف از آن تضعیف بنیه اقتصادی جناح امیرمؤمنان (علیه السلام) و بنی هاشم بود، نمونه های فراوانی در تاریخ اسلام به چشم

می‌خورد که یکی از آنها روش معاویه با شیعیان، بویژه بنی هاشم، بود. یکی از تاکتیک‌هایی که معاویه به منظور اخذ بیعت از حسین بن علی (علیه السلام) برای ولیعهدی یزید به آن متوسل شد، خودداری وی از پرداخت هرگونه عطیه به بنی هاشم از بیت المال در جریان سفر به مدینه بود تا بدین وسیله امام را زیر فشار گذاشته وادار به بیعت کند (42).

نمونه دیگر، فشار اقتصادی «ابو جعفر منصور دوانیقی» (دومین خلیفه عباسی) بود. منصور برنامه سیاه تحمیل گرسنگی و فلج سازی اقتصادی را در سطح وسیع و گسترده‌ای به اجرا می‌گذاشت و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند. او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خویش با لحن زننده ای انگیزه خود را از گرسنه نگه داشتن مردم چنین بیان کرد: عرب‌های بادیه نشین در ضرب المثل خود، خوب گفته اند که: «سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید» (43)! این سخن ضمناً می‌رساند که امت اسلام در چشم بنی عباس، تا چه حد بی ارزش بوده‌اند؟!.

در این فشار اقتصادی سهم شیعیان و علویان بیش از همه بود زیرا آنان همیشه پیشگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای ستمگر بودند.

دوران خلافت هارون نیز از این برنامه کلی مستثنا نبود، زیرا او با قبضه بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانی‌ها و بوالهوسی‌ها و تجمل پرستی‌های خود و اطرافیانش، شیعیان را از حقوق مشروع خود محروم کرده بود و از این راه نیروهای آنان را تضعیف می‌کرد. بنابراین شیعیان با این گونه فشارها آشنا بودند، اما چنانکه اشاره شد فشار اقتصادی زمان متوکل ابعاد گسترده‌تر و وحشتناک‌تری داشت که ذیلاً برخی از آنها را یادآوری می‌کنیم:

1 - او از نظر اقتصادی به قدری بر شیعیان سخت گرفت که می‌گویند: در آن زمان گروهی از بانوان علوی در مدینه حتی یک دست لباس درست نداشتند که در آن نماز بگذارند و فقط یک پیراهن مندرس بر ایشان مانده بود که به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده می‌کردند و نیز با چرخ ریزی روزگار می‌گذراندند، و پیوسته در چنین سختی و تنگدستی بودند تا متوکل به هلاکت رسید (44).

2 - متوکل «عمر بن فرج رُحْجی» را فرمانروای مکه و مدینه ساخت، و او مردمان را از نیکی و احسان به آل ابی طالب بار می‌داشت و سخت دنبال این کار بود؛ چنانکه مردم از بیم جان، دست از رعایت و حمایت علویان برداشتند و زندگی بر خاندان امیر مؤمنان (علیه السلام) سخت شد» (45).

3 - متوکل دارایی علویان را که ملک «فدک» بود مصادره کرد (46). نقل شده است که درآمد فدک در آن زمان بالغ بر 24000 دینار بوده است. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از هواداران او بود، عطار کرد (47).

4 - او به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند:

الف - به هیچ یک از علویان هیچ گونه ملکی داده نشود، نیز اجازه اسب سواری و حرکت از «فسطاط» به

شهرهای دیگر داده نشود.

ب - به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.

ج - چنانچه دعوائی مابین یک علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفتگو با علوی آن را بپذیرد! (48)

کاخ ها و بزم های پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیت های جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت المال و بنای کاخ های با شکوه و راه اندازی تشریفات پرخرج بیداد می کرد.

او کاخ های متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آنها نمود. از جمله، کاخ هایی بنام های: شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساختن کاخ اخیر کرد! (49). نیز قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرْگُوء» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت! (50) قصرهای دیگری نیز بنام های: جعفری، ملیح، غرو، مختار، حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان بتفصیل از آنها یاد کرده اند (51).

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتز» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان بتفصیل نوشته اند و ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند! و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده معتز پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد... بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود!! (52)

اینها گوشه هایی از خوشگذرانی ها و ولخرجی های متوکل از محل بیت المال بود، و گرنه شرح بزم ها و عیاشی های او در این بحث فشرده نمی گنجد. تنها اینجا اضافه می کنیم که «سیوطی» می نویسد: او چهار هزار کنیز در

کاخ خود داشت که از همه آنها کام بسته بود! (53) «مسعودی»، مورخ نامدار، می‌گوید: در هیچ زمان و هیچ عصری مانند دوران حکومت متوکل، پول خرج نمی‌شد! (54)

یک سند تاریخی

«ابوبکر خوارزمی»، نویسنده بزرگ عصر آل بویه (متوفی 383 یا 393)، طی نامه‌ای که در آن، سختگیریهایی عباسیان نسبت به شیعیان و مظلومیت سادات و شیعیان را شرح می‌دهد، انگشت روی جنایتهای متوکل می‌گذارد و از این جشن ننگین نیز یاد می‌کند.

پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می‌رود، کسی جنازه او را تشییع نمی‌کند و قبر او گچکاری نمی‌شود، اما چون دلک و مسخره‌ای و بازیگری از آل عباس بمیرد تمام عدول (عدول دار القضاء) و قاضیان در تشییع جنازه او حاضر می‌شوند و قائلان و والیان برای او مجلس عزاداری بپا می‌دارند! دهریان و سوفسطائیان از شرّ ایشان (آل عباس) در امانند، لیکن آنها هرکس را شیعه بدانند به قتل می‌رسانند. هر کس نام پسرش را «علی» بگذارد، خورش را می‌ریزند. شاعر شیعه چون در مناقب وصی و معجزات نبی شعر بگوید، زبانش را می‌برند و دیوانش را پاره می‌کنند. هارون، پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل در صورتی به کسی عطا می‌کردند و بخشش می‌نمودند که به آل ابی طالب دشنام گوید، مانند عبدالله بن مُصْعَب زبیری و وهب بن وهب بُحْثَری و مروان بن ابی حَفْصَه اموی و عبد الملك بن قُرَیْب اصبعی و بگّار بن عبدالله زبیری. مدت هزار ماه در منبرها به امیرالمؤمنین ناسزا گفتند (مقصود مدت حکومت بنی امیه است) اما در وصایت او شک به خود راه ندادیم.

علویان را از یک وعده خوراک منع می‌کنند، در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف (خُنیاگرانی از قبیل) ابن ابی مریم مدنی و ابراهیم موصلی وابن جامع سهمی و زَلْزَل ضارب و بَرْصوما زامر (سرنا زن، نی زن) می‌رسد. متوکل عباسی دوازده هزار کنیز داشت! اما سیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی دارا بود. اموال خالص و پاکیزه خراج، به دلک‌ها و مهمانی‌های مربوط به ختنه اطفال، به سگ‌بازان و بوزینه‌داران، به مخارق و علویه خنیاگر و به زرزر و عمرو بن بانه بازیگر، منحصر شده است! یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه (علیها السلام) دریغ می‌دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشْرِف به هلاک هستند، یکی شمشیر خود را گرو می‌گذارد و دیگری جامه اش را می‌فروشد. آنان گناهی ندارند جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنماییشان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسین (علیه السلام) را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند... (55)

قتل متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزندش «منتصر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» کشته شد (شوال 247) و منتصر به خلافت رسید (56).

ماجرای قتل متوکل بدین ترتیب بود که وی ندیمی داشت بنام «عباده مَخْتَّث». عباده در مجلس متوکل متگایی روی شکم خود زیر لباسش می‌بست و سر خود را که موهایش ریخته بود، برهنه می‌کرد و در برابر متوکل به رقص می‌پرداخت و آوازه خوانان همصدا چنین می‌خواندند: «این مرد طاسی شکم گنده آمده تا خلیفه مسلمانان شود» و مقصودشان از این جمله «علی» (علیه السلام) بود. متوکل نیز شراب می‌خورد و خنده مستانه سر می‌داد. در یکی از روزها که عباده طبق معمول به همین کیفیت مسخرگی می‌کرد، منتصر در مجلس حاضر بود. وی از دیدن این منظره ناراحت شد و با اشاره، عباده را تهدید کرد.

عباده از ترس ساکت شد. متوکل پرسید: چه شده؟ عباده برخاست و علت را بیان کرد. در این هنگام منتصر بپا خاست و گفت: ای امیر المؤمنین! آن کسی که این شخص ادای او را در می‌آورد و مردم می‌خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو محسوب می‌شود. اگر خود می‌خواهی گوشت او را بخوری بخور، ولی اجازه نده این سگ و امثال او از آن بخورند. متوکل با تمسخر، به آوازه خوانان دستور داد که همصدا این شعر را بخوانند:

غار الفتی لابن عمّه رأس الفتی فی حرّ امّه این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت در آمد.

سر این جوان در... مادرش باد! (57)

به دنبال این قضیه بود که منتصر با نقشه قبلی با همکاری ترکان پدر را به قتل رساند.

منتصر برخلاف پدر، دوستی با علی و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت حسین بن علی (علیه السلام) بروند و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سر می‌بردند، ایمنی داد (58).

از این گذشته، سه اقدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت:

1 - فدک را به علویان پس داد.

2 - موقوفات علویان را به آنان مسترد کرد.

3 - والی مدینه بنام «صالح بن علی» را که با بنی هاشم بدرفتاری می‌کرد، بر کنار کرد و به جای او «علی بن الحسین» را به این سمت منصوب کرد و توصیه نمود که از نیکی و خدمت به بنی هاشم دریغ نرزد (59).

ولی از آنجا که دوران خلافت منتصر کوتاه بود، پس از وی باز اختناق و فشار از سر گرفته شد.

امام هادی، رویاروی فقیهان درباری

با آنکه سیاست خلفای عباسی این بود که توجه مردم را به فقهای درباری جلب کنند و آراء و فتاوی آنان را به رسمیت بشناسند، اما در مدت اقامت امام هادی در سامراء چندین بار در میان فقهای وابسته به دربار اختلاف فتوا به وجود آمد و ناگزیر برای حل مشکل به امام مراجعه کردند و امام با دانش امامت و استدلال روشن، چنان مسئله را شکافت که فقها در برابر آن ناگزیر به تحسین شدند.

اینک دو نمونه از این گونه موارد را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

1 - کیفر مسیحی زناکار

روزی یک نفر مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست در مورد او حد شرعی اجرا شود، در این هنگام مسیحی اسلام آورد. «یحیی بن اکثم» قاضی القضاات گفت: اسلام آوردن او، کفر و عملش را از میان برده و نباید حدّ در مورد او اجرا شود. برخی از فقها گفتند باید سه بار در مورد او حد جاری شود. برخی دیگر به گونه ای دیگر فتوا دادند. وجود اختلاف آراء و فتاوا، متوکل را مجبور ساخت تا از امام هادی (علیه السلام) استفتا کند. مسئله را در محضر امام مطرح کردند. امام پاسخ داد: «آنقدر باید شلاق بخورد تا بمیرد».

فتوای امام با مخالفت شدید «یحیی بن اکثم» و سایر فقها روبرو گردید و گفتند: این فتوا در هیچ آیه و روایتی وجود ندارد و از متوکل خواستند که نامه ای به امام نوشته مدرک این فتوا را بپرسد. متوکل موضوع را به امام نوشت. امام در پاسخ پس از بسم الله نوشت: «فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنًا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهٖ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكْ يَنْفَعَهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنًا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» (60).

«هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بتها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمانشان به هنگام دیدن قهر و قدرت ما، سودی ندارد. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرائطی زیانکار شدند.»

متوکل، پاسخ مستدل امام را پذیرفت و دستور داد حد زناکار طبق فتوای امام اجرا شود (61).

امام با ذکر این آیه شریفه، به آنان فهماند: همان طور که ایمان مشرکان، عذاب خدا را از آنها باز نداشت، اسلام آوردن این مسیحی نیز حد را ساقط نمی‌کند.

2 - نذر متوکل

روزی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد، تعداد «کثیری» دینار (= سکه زر) در راه خدا صدقه بدهد. هنگامی که بهبود یافت، فقها را گرد آورد و پرسید چند دینار باید صدقه بدهم که «کثیر» محسوب شود؟ فقها در این باره فتاوی مختلف دادند متوکل ناگزیر مسئله را از امام هادی سؤال کرد. امام پاسخ داد که باید هشتاد و سه دینار بپرداز. فقها از این فتوا تعجب کردند و به متوکل گفتند از او بپرسید این فتوا را بر اساس چه مدرکی داده است؟

متوکل موضوع را با امام مطرح کرد. حضرت فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (62): «خداوند شما (مسلمانان) را در موارد «کثیر» یاری کرده است»، و همه خاندان ما روایت کرده‌اند که جنگها و سریّه های زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) اسلام هشتاد و سه جنگ است. (63)

امام هادی و مکتب های کلامی

در عصر امام هادی (علیه السلام) مکاتب عقیدتی متعددی همچون «معتزله» و «اشاعره» رواج یافته و آراء و نظریات کلامی فراوانی در جامعه اسلامی پدید آمده بود و بازار مباحثی همچون جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خدا، جسمیت خدا، و امثال اینها بسیار داغ بود، از اینرو گاه امام در برابر سؤال هایی قرار می‌گرفت که پیدا بود از این گونه آراء و نظریات سرچشمه گرفته است. نفوذ آراء و نظریات باطل از این راه در محافل شیعه، ضرورت هدایت و رهبری فکری شیعیان را از سوی امام شدت می‌بخشید، از اینرو پیشوای دهم طی مناظرات و مکاتبات خود، بی پایگی مکاتب و آراء و نظریات باطل همچون جبرگرائی و جسمیت خدا و... را با استدلالهای روشن و قاطع اثبات می‌نمود و مکتب اصیل اسلام را پیراسته از هر گونه تحریف و تفکر باطل، به جامعه عرضه می‌کرد، و این یکی از جلوه‌های عظمت علمی آن بزرگوار بود. (64)

مطالعه و بررسی حیات علمی امام نشان می‌دهد که اکثر مناظرات امام هادی (علیه السلام) پیرامون این گونه موضوعات کلامی بوده و روایات متعددی از آن حضرت در این زمینه نقل شده است که برتری مبانی اعتقادی شیعه را بروشنی ثابت می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان از نامه مفصل امام یاد کرد که در پاسخ سؤال مردم اهواز درباره موضوع «جبر» و «تفویض» نگاشته و طی آن با بیان روشن و استلال قاطع، نظریه درست را که نه جبر است و نه تفویض، اثبات کرده است (65).

ولی چون این بحث ها از موضوع این کتاب که بیشتر جنبه تاریخی دارد، خارج است، از توضیح و تفصیل آن

صرف نظر می‌کنیم، و طالبین را به کتاب مربوطه ارجاع می‌دهیم.

مبارزه با غلات

از جمله گروههای باطل و منحرفی که در دوران امامت امام هادی (علیه السلام) فعال بودند، گروه غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی اساسی داشتند و خود را شیعه وانمود می‌کردند. آنان درباره امام غلو نموده برای او مقام اوهیّت قائل می‌شدند و گاهی نیز خود را منصوب از طرف امام قلمداد می‌کردند و بدین وسیله موجبات بدنامی شیعیان را در میان فرقه های دیگر فراهم می‌کردند. امام هادی از این گروه اظهار تبری نموده با آنان مبارزه می‌کرد و تلاش می‌نمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه ننگی بر دامن تشیع بنشیند.

شاید بتوان گفت: علت پیدایش اعتقاد آنان به الوهیت امام، و سایر عقاید پوچ و بی اساس، امور زیر بوده است:

الف - کرامت ها، آگاهی غیبی و دیگر امور خارق العاده ای که از امام مشاهده می‌شد و این گروه که قادر به توجیه و تحلیل صحیح و پخته این گونه مسائل نبودند، آنها را دستاویز خرافات و بدعت ها و حرکت های ضد اسلامی قرار می‌دادند.

ب - این گروه منحرف می‌خواستند قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته طبق میل ها و هوس های خود رفتار کنند، از اینرو تمام محرمات اسلامی را حلال می‌شمردند.

ج - چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و می‌خواستند وجوهی را که شیعیان به ائمه می‌پرداختند به چنگ آورند.

در هر حال غلات گروه خطرناک و گمراه کننده‌ای بودند که سران آنان افرادی همچون اشخاص زیر بودند:

1 - علی بن حَسَکَه قمی.

2 - قاسم یقطینی.

3 - حسن بن محمد بن بابای قمی.

4 - محمد بن نُصیر فهری.

5- فارس بن حاتم.

به عنوان نمونه، عقیده علی بن حَسَکَه بدین قرار بود:

الف - امام هادی (علیه السلام) خدا و خالق و مدبر جهان هستی است!

ب - ابن حسکه نبی و فرستاده از جانب امام برای هدایت مردم است!

ج - هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حج، روزه و... واجب نیست!

محمد بن نصیر فهری نیز می‌گفت:

الف - امام هادی (علیه السلام) خالق و پرورگار جهان است!

ب - ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر، و خواهر، جایز است!

ج - لواط جایز، و یکی از راههای اعمال شهوت است که خداوند آن را حرام نکرده است!

د - ارواح مردگان در کالبد آیندگان حلول می‌کند (تناسخ)!

امام دهم طی نامه ها و پاسخ هایی که به سؤالات شیعیان در این باره می‌داد، این گروه را منحرف و کافر معرفی می‌کرد و به شیعیان توصیه می‌نمود که از آنان دوری جویند.

امام در پاسخ یکی از شیعیان درباره «ابن حسکه» و عقاید باطل او، چنین نوشت:

«ابن حسکه - که لعنت خدا بر او باد - دروغ گفته است، من او را از دوستان و پیروان خود نمی‌دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد (صلی الله علیه و آله) و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتا پرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد (صلی الله علیه و آله) جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی‌ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی نماییم، گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خدا است که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجت دارد.

من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بی‌زاری می‌جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می‌برم، شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید (66).

امام ضمن نامه ای به «عبیدی» از فهری و ابن بابای قمی نیز بی‌زاری چسته در باره آن دو چنین نوشت:

من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی بی‌زاری می‌جویم و تو و تمام شیعیان را از فتنه او بر حذر می‌دارم و آنان را لعن می‌کنم. این دو تن، مال مردم را بنام ما می‌خورند و فتنه انگیز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب کند و گرفتار فتنه سازد.

«ابن بابا» گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته ام و او «باب» من است! خداوند او را لعنت کند! شیطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر توانستی سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنیا

و آخرت او را معذب سازد (67).

«فارس بن حاتم» نیز که گفتیم یکی از رهبران غلات بود، از طرف امام مورد لعن و تکذیب قرار گرفت، و در اختلافی که بین او و «علی بن جعفر» (68) پیش آمده بود، علی را مورد تأیید قرار داد. انحراف ها و بدعت ها و گماره سازی های فارس به قدری زیاد بود که امام دستور قتل او را صادر نمود و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد و نوشت:

«فارس» به اسم من دست به کارهایی می‌زند و مردم را فریب می‌دهد و آنان را به بدعت در دین فرا می‌خواند. خون او برای هر کس که او را بکشد، هدر است.

کیست که با کشتن او مرا راحت کند؟ من در مقابل، بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

یکی از یاران امام بنام «جنید» فرمان آن حضرت را درباره او اجرا کرد و با قتل او جامعه اسلامی را از شر او راحت کرد (69).

فتنه خلق قرآن

یکی از مهمترین و داغترین جریان های فکری و عقیدتی در دوران امام هادی (علیه السلام) جنجال و کشمکش شدید بر سر مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن بود.

گروه «معتزله» که عقل گرای افراطی بودند و در مسائل عقیدتی کند و کاو عقلی بیش از حدی می‌کردند، مسئله «مخلوق» و «حادث» بودن قرآن را در ارتباط با صفات خدا مطرح کردند و با «قدیم» بودن قرآن که گروه «اشاعره» و اهل حدیث از آن جانبداری می‌کردند، به مخالفت برخاستند و درگیری بین طرفداران این دو بینش اعتقادی رخ داد.

به گفته اهل تحقیق، بحث پیرامون مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز گردید (اوائل قرن دوم هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، «جَعْد بن درهم»، معلم «مروان بن محمد» آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمعان»، و «ابان» نیز از «طالوت بن اعصم» یهودی فرا گرفته بود.

«جَعْد» پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جَهْم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد (70).

برخی بر این باورند که اعتقاد به قدیم بودن قرآن از مسیحیت به جامعه اسلامی نفوذ کرده بود، زیرا آنان «مسیح» را «کلمة الله» می‌دانستند و در نتیجه، کلام خدا - که از خداست - از نظر آنان «قدیم» شناخته می‌شد.

مؤید این نظریه این است که مأمون در بخشنامه ای که در این مورد به «اسحاق بن ابراهیم» حاکم بغداد نوشت، «اشاعره» را متهم کرد که در مورد قرآن، همچون سخنان مسیحیان در مورد حضرت عیسی، سخن می‌گویند.

در هر حال در زمان خلافت «هارون»، «بِشْر مَریسی»، که گفته می‌شود یهودی تبار بوده، این بحث را دنبال کرد و مدت چهل سال به ترویج فکر مخلوق بودن قرآن پرداخت و چون روزی شنید که هارون سخنان او را شنیده و وی را غیباً به مرگ تهدید کرده است، متواری شد.

این بحث همچنان بین دو گروه مطرح بود تا آنکه «مأمون» به آن دامن زد و آتش اختلاف را شعله ورتر کرد. او که فردی دانشمند و مطلع، آشنا به فلسفه و فقه و ادبیات عرب، و اهل بحث و مناظره و دقت علمی بود، از همان زمان جوانی به اعتزال گرایش داشت و از «مخلوق» بودن قرآن جانبداری می‌کرد. فقها و اهل حدیث می‌ترسیدند مبادا وی خلیفه شود و این عقیده را ترویج کند، به حدی که «فُضیل بن عیاض» علناً می‌گفت: «من از خدا برای هارون طول عمر می‌خواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم!» (71)

حدس آنان درست بود. مأمون پس از رسیدن به قدرت، رسماً از «معتزله» و در نتیجه از نظریه مخلوق بودن قرآن طرفداری کرد و آن را عقیده رسمی دولت اعلام نمود و قدرت دولت را جهت سرکوبی مخالفان این نظریه به کار گرفت. و چون مخالفان که در آن زمان اهل سنت نامیده می‌شدند، مقاومت نشان دادند، بحران به اوج خود رسید و جریان از حد بحث علمی و مذهبی خارج شد و به یک بحث جنجالی و حادّ عقیدتی - سیاسی تبدیل گردید و صحبت روز شد و همه جا حتی در میان عوام با حرارت مطرح گشت.

مأمون در سال 218 قمری فرمانی خطاب به «اسحاق بن ابراهیم»، حاکم بغداد، صادر کرد که باید تمام قضات و شهود و محدثان و مقامات دولتی مورد آزمایش قرار گیرند، هر کس معتقد به خلق قرآن باشد، در کار خود ابقا شود و گرنه از کار بر کنار گردد (72). این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ، به عنوان «مِحَنَةُ الْقُرْآن» (73) مشهور شده است.

کسی که مأمون - و پس از او معتصم و واثق عباسی - را به این کار تشویق می‌کرد، «ابن ابی دُوَاد»، قاضی مشهور دربار عباسی بود که پس از برکناری «یحیی بن اکثم» قاضی القضاات شده بود. او که از شهرت و آوازه بلند علمی برخوردار بود و در بذل و بخشش و میزان نفوذ و قدرت در دربار عباسی با برامکه مقایسه می‌شد، در «مِحَنَةُ الْقُرْآن» نقش مهمی داشت و از این رو برخی تصور کرده اند که بنیانگذار این نظریه او بوده است (که دیدیم چنین نیست).

در هر حال سختگیری دولت عباسی به جایی رسید که مخالفان مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و زندانها پر از آنان گردید. «احمد بن حنبل» که در دفاع از عقیده خویش پافشاری می‌کرد، تازیانه خورد! (74) و در زمان حکومت «واثق»، «احمد بن نصر خزاعی» به قتل رسید و «یوسف بن یحیی بُرِیطی»، شاگرد شافعی، مورد شکنجه قرار گرفت و در زندان مصر در گذشت. «یعقوبی» در این باره داستان عجیبی نقل می‌کند. وی می‌نویسد:

«امپراتور روم به واثق خلیفه عباسی نامه نوشت و به او خبر داد که اسیران بسیاری از مسلمانان در اختیار دارد،

اگر خلیفه در مقابل آنها فدیة (سربها) دهد، او حاضر است اسیران مسلمان را آزاد کند. واثق این پیشنهاد را پذیرفت و نمایندگانی به مرز فرستاد. نمایندگان خلیفه اسیران را که تحویل می‌گرفتند و عقیده آنان را در باره مخلوق بودن قرآن می‌پرسیدند، و تنها کسانی را که به این سؤال جواب مثبت می‌دادند، می‌پذیرفتند و لباس و پول در اختیارشان قرار می‌دادند!» (75).

این سختگیری‌ها سبب نفرت مردم از معتزله گردید، لذا وقتی که «متوکل عباسی» به خلافت رسید، جانب اهل حدیث را گرفت و به «محنة القرآن» خاتمه داد. ولی این بحث فوراً از رونق نیفتاد و تا مدت‌ها در جامعه اسلامی مطرح بود (76).

موضع امام هادی (علیه السلام)

امامان معصوم که رهبری اندیشه اصیل اسلامی را به عهده داشتند، سکوت در برابر چنین بحث و جدال فکری را ناروا شمرده، خطّ بطلان بر فکر انحرافی کشیده، اندیشه درست را مشخص می‌کردند و با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده‌ای بر حذر می‌داشتند.

«ریّان بن صلت» به محضر امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: نظر شما درباره قرآن چیست؟ فرمود: قرآن کلام خداست، همین! در این باره بیش از این بحث نکنید که گمراه می‌شوید.

سخنی که در این زمینه از امام هادی (علیه السلام) نقل شده نسبتاً گسترده و روشن است، امام در پاسخ یکی از شیعیان «بغداد» چنین نوشت (77):

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، وگرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم؟) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریکند، زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضعی بی جهت خود را به زحمت و مشقت می‌افکند که در توان او نمی‌باشد.

خالق، جز خدا نیست و بجز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست، از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن خود قرار دهد که می‌فرماید: (متقیان) کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا بیمناکند (78).

این موضعگیری امامان باعث شد که شیعیان از این درگیریها بدور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

شاگردان مکتب امام هادی (علیه السلام)

گرچه - به تفصیلی که گفتیم - عصر زندگی امام هادی عصر اختناق و استبداد بود امام، برای فعالیت فرهنگی در سطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر (علیه السلام) بویژه عصر امام صادق (علیه السلام) تفاوت فراوان داشت؛ اما آن حضرت در همان شرائط نامساعد، علاوه بر فعالیتهای فرهنگی از طریق مناظرات، مکاتبات، پاسخگویی به سؤال ها و شبهات، و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش داد و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسلهای بعدی منتقل کردند.

شیخ طوسی، دانشمند نامدار اسلام، تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه های مختلف علوم اسلامی را 185 نفر می‌داند (79).

در میان این گروه، چهره‌های درخشان علمی و معنوی و شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد) حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی (مدفون در شهر ری) و عثمان بن سعید اهوازی به چشم می‌خورند که برخی از آنان دارای آثار و تالیفات ارزشمند در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتابهای رجال بیان شده است.

شهادت امام

امام هادی (علیه السلام) با آنکه در سامراء تحت کنترل و مراقبت قرار داشت، اما با وجود همه رنج ها و محدودیت ها هرگز به کمترین سازشی با ستمگران تن نداد. بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه منفی و عدم همکاری او با خلفا، برای طاغوت های زمان هراس آور و غیر قابل تحمل بود، و پیوسته از این موضوع رنج می‌بردند. سرانجام تنها راه را خاموش کردن نور خدا پنداشتند و در صدد قتل امام برآمدند و بدین ترتیب امام هادی نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه در زمان «معتز»، مسموم گردید (80) و در رجب سال 254 هجری به شهادت رسید و در سامراء، در خانه خویش به خاک سپرده شد (81).

پی نوشت ها

- 1- طبرسی، اعلام الوری، الطبعة الثالثة، دارالکتب الاسلامیة، ص 355 - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبة بصیرتی، ص 327.
- 2- طبرسی، اعلام الوری، الطبعة الثالثة، دارالکتب الاسلامیة، ص 355 - شیخ مفید، الاشاد، قم، مکتبة بصیرتی،

- 3- طبرسی، اعلام الوری، ص 355. در اصطلاح راویان شیعه مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) و مقصود از ابوالحسن ثانی امام هشتم می‌باشد.
- 4- اعداد داخل پرانتز، دوران حکومت خلفای معاصر امام را نشان می‌دهد.
- 5 ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، 1385 ه.ق، ص 395 - امام هادی (علیه السلام)، سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، 1368 ه.ق، ش، ص 67.
- 6- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 7، ص 55.
- 7- مجلسی، بحارالانوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1395 ه.ق، ج 50، ص 176 - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبة بنی هاشمی 1381 ه.ق، ج 3، ص 175.
- 8- مجلسی، بحار الانوار، ج 50، ص 185.
- 9- علی بن حسین بن عبدربه در سال دویست و بیست و نه در مکه درگذشت و امام هادی، ابوعلی را به جای وی گماشت (طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348 ه.ق، ش، ص 510، حدیث 984). در بعضی از روایات از این شخص بنام حسین بن عبدربه (یعنی پدر علی) یاد شده است، ولی علامه محمد تقی شوشتری شواهدی ارائه کرده که نشان می‌دهد کسی که نماینده امام هادی بوده، علی بن حسین بن عبدربه بوده، نه پدرش (قاموس الرجال، ط 2، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، 1410 ه.ق، ج 3، ص 468).
- 10- طوسی، همان کتاب، ص 513، حدیث 991 - دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیر کبیر، 1367 ه.ق، ش، ص 137.
- 11- طوسی، همان کتاب، ص 514، حدیث 992 - دکتر حسین، جاسم، همان کتاب ص 138 - 137.
- 12- طوسی همان کتاب، ص 513 - 514، همان حدیث - مدرسی، محمد تقی، امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ترجمه حمید رضا آذیر، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ص 323.
- 13- طوسی، همان کتاب، ص 607، حدیث 1129 - مسعودی، اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، 1374 ه.ق، ص 233. به خواست خدا در بخش سیره امام عسکری (علیه السلام) از فعالیت علی بن جعفر در مکه سخن خواهیم گفت.
- 14- نصر بن محمد همدانی (تنقیح المقال، ج 3، ص 271).
- 15- ایوب بن نوح بن دراج (قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، الطبعة الثانية، 1410 ه.ق، ج 2، ص 242).
- 16- طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348 ه.ق، ش، ص 611 - 612، حدیث 1136.
- 17- طوسی همان کتاب، ص 603 و 607 (حدیث 1122 و 1129 و 1130) - دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیر کبیر، 1367 ه.ق، ش، ص 83 - طوسی، کتاب الغیبة، تهران، مکتبة نینوی الحیدیة، ص 212.
- 18- مجلسی، بحار الانوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1395 ه.ق، ج 50، ص 200، شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبة بصیرتی، ص 333. علاوه بر عبدالله بن محمد، طبق نقل مسعودی، «بريحه عباسی» نیز، که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرمین (مکه و مدینه) بود، بارها به متوکل نوشت:

- اگر احتیاجی به حرمین داری، علی بن محمد را از آنجا اخراج کن، زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و گروه انبوهی به او گرویده‌اند (اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، 1374 ه.ق، ص 225).
- 19- مجلسی، همان کتاب، ج 50، ص 200 - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبة الصدوق، 1381 ه.ق، ج 1، ص 501 - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبة بصیرتی، ص 333 - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبة بنی هاشمی، 1381 ه.ق، ج 3، ص 172.
- 20- مجلسی، همان کتاب، ص 129.
- 21- ابن شهر اشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب احضار امام به سامراء را در سال 234 می‌داند (چون اقامت امام در سامراء را، بیست سال، و وفات آن حضرت را در سال 254 می‌داند که طبعاً انتقال امام به سامراء، مصادف با سال 234 می‌شود) و مرحوم شیخ مفید در ارشاد (ص 333) می‌نویسد: متوکل نامه را در سال 243 به امام نوشت، ولی روایت کلینی در این زمینه نشان می‌دهد که در سال 243 نسخه‌ای از نامه متوکل، توسط یکی از شیعیان از «یحیی بن هرثمة» اخذ شده است (کافی، ج 1، ص 501) بنابر این سال یاد شده، تاریخ اخذ آن نسخه بوده است نه تاریخ احضار امام به پایتخ
- از جهت سیاسی نیز نظر ابن شهر اشوب استوارتر به نظر می‌رسد، زیرا با توجه به این که آغاز خلافت متوکل در سال 232 بوده، بعید به نظر می‌رسد که او مدت یازده سال، از فعالیتهای امام غافل بماند، یا آن را نادیده بگیرد.
- 22- وصیف از درباریان با نفوذ زمان متوکل بود.
- 23- سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، نجف، المطبعة الحیدریة، 1383 ه.ق 359 - 360. از سخنان «یحیی بن هرثمة» در مورد ورود او به مدینه، پایگاه مردمی امام بخوبی روشن می‌گردد از اظهارات اسحاق بن ابراهیم و وصیف نیز استفاده می‌شود که امام تا چه اندازه در میان مردم و حتی درباریان محبوبیت داشته است.
- 24- چنانکه این معنا از چشم افراد آگاهی مانند «صالح بن سعید» پوشیده نبود. وی می‌گوید: روز ورود امام به سامراء، به حضرت عرض کردم: اینها پیوسته برای خاموش ساختن نور شما تلاش می‌کنند، و برای همین شما را در این کاروانسرای پست و محقر فرود آورده‌اند!... (شیخ مفید، الارشاد، ص 334 - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّة، ج 3، ص 173)
- 25- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبة بصیرتی، ص 334.
- 26- مجلسی، همان کتاب، ج 50، ص 161.
- 27- با توا علی قُلل الجبال تحر سهم غلب الرجال فما اغتنتهم القلل واستنزلوا بعد عزّ عن معاقلهم فاودعوا حفرّاً یابئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعدما قبروا این الاءساور والتیجان والحلل؟ این الوجوه التی کانت منعمة من دونها تضرب الاءستار والکلل؟ فافصح القبر عنهم حین ساء لهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل قد طالما اكلوا دهرّاً و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الاءکل قد اءكلوا وطالما عمّروا دوراً لتحصنهم فخلفوها علی الاءعداد وارتحلوا اضحت منازلهم قفرّاً معطّلة وساکنوها الی الاءحداث قد رحلوا
- 28- مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاءندلس، ج 4، ص 11 - شبلنجی، نورالاءبصار، قاهره، مکتبة المشهد الحسینی، ص 166 سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، نجف، المطبعة الحیدریة، 1383 ه.ق، ص 361 - ابن

خلکان، وفيات الاعيان، تحقيق، دکتر احسان عباس، قم منشورات شريف رضى، 1364 هـ. ش، ج 3، ص 272 - قلقشندى، مآثر الاءنافه فى معالم الخلافة، الطبعة الثانية مطبعة حكومة الكويت 1 ج، ص 232. در منابع تاريخى در تعداد ادبيات و جملات آن اندكى تفاوت وجود دارند.

29- مجلسى، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامية، 1395 هـ.ق، ج 50، ص 194 - امام على بن محمد الهادى، مؤسسه در راه حق، ص 16.

30- على بن عيسى الاربلى، كشف الغمّة، تبريز، مكتبة بنى هاشمى، 1381 هـ.ق ج 3، ص 184.

31- ابوالفرج الاصفهانى، مقاتل الطالبين، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1385 هـ.ق، ص 397 - 218.

32- ابوالفرج الاصفهانى، همان كتاب، ص 395 - مسعودى، مروج الذهب، بيروت، دارالاندلس، ج 4، ص 51 - سيوطى، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنى، ص 347.

33- ابوالفرج الاصفهانى، همان كتاب، ص 396 - و.ر.ك به: ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 7، ص 55.

34- بالله ان كانت امية قد اءتت قتل ابن بنت نبيها مظلوماً

فلقد اتاه بنو ابيه بمثله هذا لعمرى قبره مهودماً

اءسفوا على ان لا يكونوا شاركوا فى قتله فَتَتَّبَعُوهُ رَمِيماً

(سيوطى، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنى، ص 347).

35- نام ابن سكيت، يعقوب و نام پدرش اسحاق است. او از علما و دانشمندان و اديبان نامدار شيعه بوده و در اكثر علوم عصر خود مانند: علوم قرآن، شعر، لغت و ادب، تبخر داشت و درباره اين علوم كتابهاى به رشته تحرير در آورده بود كه به گفته بعضى از صاحب نظران بعضى از آنها رد نوع خود بى نظير بوده است (مدرس تبريزى، محمد على، ریحانة الادب، چاپ سوم، تهران، كتابفروشى خيام، 1347 هـ. ش، ج 7، ص 570)

36- سيوطى، همان كتاب، ص 348 - مامقانى، تنقيح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج 3، ص 570.

37- تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتاب العربى، ج 13، ص 289.

38- شريف القرشى، باقر، حياة الامام الهادى، الطبعة الأولى، بيروت، دارالاعضاء، 1408 هـ.ق، ص 292.

39- دکتر حسين، جاسم، تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سيد محمد تقى آيت اللهى، چاپ اول، تهران، مؤسسه امير كبير، 1367 هـ. ش، ص 82.

40- دکتر حسين، همان كتاب، ص 84.

41- دکتر حسين، همان كتاب، ص 84.

42- ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 3، ص 511 - ابن قُتيبة، الامامة و السياسة، الطبعة الثالثة، قاهره، مكتبة مصطفى البابى الحلبي، 1382 هـ.ق، ج 1، ص 191.

43- شريف القرشى، باقر، حياة الامام موسى بن جعفر (عليه السلام) نجف، مطبعة الاداب، الطبعة الثانية، 1389 هـ.ق، ج 1، ص 369 (به نقل از كتاب: عصر المأمون)

44- حاج شيخ عباس قمى، تتمة المنتهى، تهران، كتابفروشى مركزى، 1333 هـ. ش، 238 و 239 - ابوالفرج الاصفهانى، مقاتل الطالبين، الطبعة الثانية، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1385 هـ.ق، ص 396.

45- حاج شيخ عباس قمى، تتمة المنتهى، تهران، كتابفروشى مركزى، 1333 هـ. ش، 238 و 239 - ابوالفرج الاصفهانى، مقاتل الطالبين، الطبعة الثانية، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1385 هـ.ق، ص 396.

- 46- در فدک یازده درخت خرما وجود داشته پیامبر اسلام 9 آنها را به دست خود کاشته بود. فرزندان حضرت فاطمه - سلام الله عليها - میوه آنها را به حجاج اهداء می‌کردند، و از برکت آنها ثروت سرشاری عاید آنها می‌شد. «عبدالله بن عمر بازیار» شخصی بنام «بشران بن ابی امیة ثقفی» را به مدینه فرستاد و او این درختها را قطع کرد و چون به بصره برگشت، فلج شد! (موسوی قزوینی حائری، سید محمد حسن، فدک، الطبعة الثانية، قاهره، مطبوعات النجاح، 1397 ه.ق. ص 195).
- 47- دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول تهران، مؤسسه امیر کبیر 1367 ه.ش، ص 84.
- 48- دکتر حسین، همان کتاب، ص 84 (به نقل از کتاب ولایة مصر، تالیف کندی).
- 49- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المكتبة الحیدریة، 1384 ه.ق، ج 3، ص 223.
- فقیهی، علی اصغر، آل بویه، انتشارات صبا، 1365 ه.ش، ص 415.
- 51- القرشی، باقر حیاة الامام الهادی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالاعضاء، ص 309 - 315.
- 52 - همان کتاب، ص 417 - دکتر منجد، صلاح الدین، بین الخلفاء و الخلعاء، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتاب الحدیث، 1980 م، ص 33 - 35. مراسم پرتجمل ختنه کنان معتز را «قلقشندی» نیز با اندکی تفاوت در کتاب «مآثر الاعنافه فی معالم الخلافة»، (مطبعة حکومت الکویت، چاپ دوم) ج 3، ص 367 آورده است.
- 53- سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مکتبة المثنی، 1383 ه.ق، ص 350.
- 54- مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج 4، ص 40.
- 55- خوارزمی، رسائل، مصر، المطبعة العثمانی، 1312 ه.ق، ص 76 - 83. فقیهی، همان کتاب، ص 453.
- 56- مسعودی، همان کتاب، ج 4، ص 38 - حاج شیخ عباس قمی، تنمة المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، 1333 ه.ش، ص 238.
- 57- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 7، ص 5 - 6 - امام هادی (علیه السلام) سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، 1368 ه.ش، ص 63.
- 58- قلّقشندی، همان کتاب، ج 3، ص 238.
- 59- ابن اثیر، همان کتاب، ج 7، ص 116 - مسعودی، همان کتاب، ج 4، ص 51، - شریف القرشی، همان کتاب، ص 275.
- 60- سوره غافر: 84 - 85.
- 61- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج 18، ص 408 (باب 36 من ابواب حد الزنا) - شریف القرشی، باقر، حیاة الامام الهادی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالاعضاء، 1408 ه.ق، ص 240.
- 62- سوره توبه: 25.
- 63- سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، نجف، المكتبة الحیدریة، 1383 ه.ق، ص 360 - شریف القرشی، همان کتاب، ص 240.
- 64- شریف القرشی، همان کتاب، ص 130 - طبرسی، احتجاج، نجف المطبعة المرتضویة، 1350 ه.ق، ص 249.
- 65- حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، ط 2، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعة) لجماعة المدرسین، 1404 ه.ق، ص 458 - 475.
- 66- طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد 1348 ه.ش، ص 519، حدیث 997 - شیخ حر عاملی،

- وسائل الشيعة، ج 18، كتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب 7، ص 554.
- 67- طوسی، همان کتاب، ص 520، حدیث 999.
- 68- علی بن جعفر یکی از مهمترین و کوشاترین نمایندگان امام هادی بوده است. پیش از این درباره او در بخش سازمان وکالت بحث کردیم.
- 69- طوسی، همان کتاب، ص 524، حدیث 1006 - تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت، امام هادی (علیه السلام)، مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، قم، 1370 ه. ش، ص 132 - 134.
- 70- جَعَد را خالد بن عبدالله قسری در روز عید قربان در کوفه به جرم این سخنان به عنوان قربانی کشت! جَهَم را نیز در سال 128 سالم بن احوز در مرو کشت (احمد امین، ضحی الاسلام، ج 3، ص 162). گویا به همین مناسبت بوده که بعدها احمد بن حنبل، پرچمدار اهل حدیث، طرفداران مخلوق بودن قرآن را کافر و جهمی می خوانده است!
- 71- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، مؤسسه امیر کبیر، 1336 ه. ش، ج 3، ص 214.
- 72- ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت، دارصادر، ج 6 ص 423 - سیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبة المثنی، ص 308.
- 73- محنة به معنای آزمایش.
- 74- مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج 3، ص 464.
- 75- تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبة الحیدریة، 1384 ه. ق، ج 3، ص 215.
- 76- برای آگاهی بیشتر درباره بحث خلق قرآن، علاوه بر مآخذ گذشته، به منابع یاد شده در زیر مراجعه شود:
- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 306 - 312 - ضحی الاسلام، احمد امین، ط 7، قاهره، المکتبة المصریة، ج 3، ص 155 - 207 - بحوث فی لا الملل و النحل، جعفر السبحانی، ط 2، قم، لجنة ادارة الحوزة العلمية، 1411 ه. ق، ج 2، ص 252 - 269.
- 77- صدوق، التوحید، تهران، مکتبة الصدوق، 1387 ه. ق، ص 224.
- 78- الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (سوره انبیاء: 49).
- 79- رجال طوسی، الطبعة الاعولی، نجف، المطبعة الحیدریة، 1381 ه. ق، ص 409 - 429 البته چند تن مانند فارس بن حاتم و علی بن حسکه را که دچار لغزش و انحراف شدند و حضرت آنان را طرد کرد، باید از این تعداد استثنا کرد. برای آگاهی بیشتر پیرامون شاگردان امام هادی (علیه السلام) رجوع شود به:
- حياة الامام الهادی، شریف القرشی، باقر، الطبعة الاعولی، بیروت، دارالاعضوا، 1408 ه. ق، ص 170 - 230.
- 80- شبلنجی، نوالعصار، قاهره، مکتبة المشهد الحسینی، ص 166.
- 81- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبة بصیرتی، ص 334.